

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنة الله علی
اعدائهم اجمعین.

بحث در این بود که احتمال تأثیری که شرط وجوب امر به معروف و نهی از منکر هست
احتمال چه تأثیری مقصود است؟ مطلق التأثير است یا خصوص تأثیر در فاعل و تارکی که
امر و نهی متوجه او می‌شود و در صورت مطلق التأثير هم آیا مطلق به نحو اطلاق وسیع؛
هر تأثیری که قابل تصور است یا تأثیرات باز خاصه‌ای که یک مقداری بیش از آن که در
خود فاعل و تارک، اما دیگر تأثیراتی که در افراد دیگر، در مجتمع، نه هر تأثیری که یُمكن
أن یُفرض.

گفتیم ادله را باید بررسی کنیم ببینیم مقتضای ادله چه هست. دلیل اول که مورد بررسی
واقع شد این بود که گفت اطلاقات می‌گوید همه‌جا شما باید امر به معروف و نهی از منکر
بکنید اجماع گفته آن جایی که اثر ندارد نه، این اجماع هم دلیل لَبّی است به اندازه‌ی این
دلیل لَبّی نرفع الید عن الاطلاق، و آن جایی است که بالمرّة اثر نداشته باشد اما جایی که
یک آثاری هست می‌شود و اطلاقات محفوظ است و تقیید نمی‌خورد این را مناقشه کردیم
از دو جهت، یک جهت این بود که سابقاً گفته بودیم که این اجماعات محتمل المدرک یا
مقطوع المدرک است علاوه بر این که صغرای آن محل اشکال است چون غیر از مرجوم
علامه، کسی ادعا نکرده است صاحب جواهر هم لاخلاف فرموده که ایشان هم از متأخّر
المتأخّر المتأخّرین است.

اشکال دوم این بود که نه اصلاً این اجماع وقتی نگاه می‌کنیم به معادش و این‌ها، این جور
نیست که تصور شده بلکه آن‌ها دارند ادعای اجماع می‌کنند بر این که آن جایی که آثار دیگر
هست و این اثر خاص که در فاعل و تارک باشد نباشد واجب نیست بالاجماع، پس این
اجماع بر علیه آن مدعای مستدلّ دارد دلالت می‌کند که دیگر توضیح آن گذشت. این‌جا یک
مطلبی را باید توضیح بدهیم که در کلمات خیلی رایج است می‌گویند اجماع دلیل لَبّی است
به قدر متیقّن آن باید اخذ کرد این حرف خیلی جاها زده می‌شود اجماع دلیل لَبّی است به
قدر متیقّن آن باید اخذ شود. این مطلب علی اطلاقه مطلب تمامی نیست که ما هر جایی
بیاییم این را به کار ببریم و خیال کنیم که یک قاعده است آن‌جایی که بزرگان گفتند
اجماع دلیل لَبّی است جای خاصی است.

توضیح مطلب این است که اجماع تارّة اجماع محضّل است و تارّة اجماع منقول، در اجماع
محضّل، ما وقتی اجماع را به دست می‌آوریم اجماع محضّل یعنی چه؟ یعنی تک تک فتاوا‌ی
فقها را گشتیم تفحص کردیم استقراء کردیم دیدیم همه همین حرف را می‌زنند در این‌جا

به کلمات که مراجعه می‌کنیم در کلام هر فقیهی باید موازین کلام‌شناسی و معرفت الکلام را پیاده کنیم مثل این که رساله‌ی شخصی‌اش را داریم نگاه می‌کنیم برای تقلید، می‌بینیم که در رساله نوشته فلان چیز واجب است در مقام بیان، اطلاق دارد دیگر، آیا وقتی ما رساله‌ی یک مرجعی را نگاه می‌کنیم می‌توانیم اطلاقاتش را قبول نکنیم بگوییم در مقام بیان نیست قدر متیقن آن را باید اخذ کرد؟ نه دیگر، مثل حرف‌های دیگر است؛ اطلاق دارد، عموم دارد. ما این فقیه آن فقیه، آن فقیه آن فقیه، به فتاوی‌شان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم فتاوی‌ آن‌ها اطلاق دارد این‌جا می‌آییم اجماع محصل می‌گوییم بر این مطلب هست این‌جا دیگر اخذ به قدر متیقن معنا ندارد کلمات آن‌ها مطلق بوده، همه را گشتیم دیدیم همه قولاً واحداً این مطلق را دارند می‌گویند بنابراین اثبات می‌شود یک امر مطلق است.

تأراً نه وقتی کلمات را می‌بینیم، می‌بینیم که از آن در نمی‌آید در مقام بیان نبودند اصل یک مطلبی استفاده می‌شود، خصوصیاتش در مقام بیان نیست که بخواهیم استفاده بکنیم به کلمات که مراجعه می‌کنیم مثلاً می‌خواهد محرمات را بشمارد می‌گوید فهرستش را می‌خواهم بگویم یکی از چیزهایی که نام می‌برد مثلاً می‌گوید غنا، مثلاً می‌گوید ربا، این‌جا که در مقام فهرست گفتن است در مقام بیان نیست که بگوییم اطلاق بگیریم. حالا اگر عده‌ای از فقها را فتواهایشان را بگیرم عده‌ای نه، کلماتی که جاهای دیگر به کار بردند که از آن فی الجملة استفاده می‌شود که به نظر او غنا حرام است ربا حرام است این‌جا اجماع درست می‌شود یک اجماع محصل، اما این اجماعی است که حدود و ثغور کلمات مجمعی آن بر ما روشن نیست، هر جا حدود و ثغور کلمات مجمعی بر ما روشن نبود آن‌جا قهراً باید به قدر متیقن اخذ بکنیم پس در اجماعات محصل تأراً کلمات مجمعی بر ما روشن است، اگر کلمات مجمعی روشن باشد این‌جا قدر متیقن نباید بگیریم باید به عموم و اطلاق و همه‌ی خصوصیات آن کلام اخذ کنیم. اگر کلمات این‌جوری هست که بخشی از آن معین و مبین است حدود و ثغور آن معلوم است و بخشی از آن نیست چون در مقام بیان نبودند؛ این‌جا البته اجمال پیدا می‌کند به قدر متیقن، یا اگر یک مسئله‌ای است که کل کلماتی که ما از فقها دیدیم در مقام بیان این مسئله نبودند این مسئله را تطوّراً به عنوان مثال در یک باب غیر مربوطه ذکر کردند چون این‌جا در مقام بیان نیستند در مقام مثال زدن و تمثیل و این‌ها بوده، این‌جا هم به قدر متیقن آن باید اخذ بکنیم.

پس بنابراین در اجماعات محصله این سه صورت وجود دارد در یک صورت آن قدر متیقن معنا ندارد بلکه به اطلاق و عموم اخذ می‌کنیم، در دو صورت آن اخذ به قدر متیقن می‌کنیم که جامع آن دو صورت این است که تمام مجمعی کلماتشان در مقام بیان حدود و ثغور آن مُقتی‌به‌شان نیست.

س: ...

ج: به هر علتی اطلاق نداشته باشد در مقام بیان نیست یا قرینه‌ای وجود ندارد یا محفوف به ما یحتمل القرینه است اما در اجماعات منقول، اجماع منقول، باز تأراً، اجماع منقول معقدی دارد که آن ناقل اجماع یک معقدی را ذکر می‌کند می‌گوید بر آن معقد ادعای اجماع می‌کند، تأراً در مقام بیان است یک معقدی را ذکر کرده حالا استدلال به اجماع هم کرده بر او اجماع ادعا کرده است، همان‌طور که این‌جا برای مقلّدی که به این کلام می‌خواهد مراجعه بکند باید اطلاق بگیرد عموم بگیرد مفهوم بگیرد و هر چه که موازین دلالات لفظیه، دلالت می‌کند همین‌طور ما که به اجماع آن می‌خواهیم تمسک بکنیم همین

کار را باید بکنیم چون بر این مدعایی که با این لفظ گفته با این جمله گفته دارد ادعای اجماع می‌کند پس در این موارد هم ما نباید بگوییم که نه، اجماع دارد لَبَّیَّ قدر متیقن خودش را اخذ بکن نه، کُلُّ ما یدلُّ علیه الکلام، اگر اطلاق، اطلاق عموم است عموم، هرچه هست این اجماع مصبِّش می‌شود کُلِّما یدلُّ علیه الکلام و این‌جا اخذ به قدر متیقن باز معنا ندارد بله یک وقت هست ...

س: ...

ج: یقین نه همین ظهور ...

س: ...

ج: بله، مثل این که عرض می‌کنم این کلام را دارد می‌گوید مثل این که فتوا دارد می‌دهد الان این زهره که در غُنیة فتاوایی می‌دهد آخرش می‌گوید للإجماع، این کتاب را برای چه کسی نوشته است؟ این کتاب را نوشته هم برای مقلِّدین و هم برای فقها، مقلِّد وقتی به کلام ایشان نگاه می‌کند اگر از آن اطلاق می‌فهمد پس معلوم می‌شود ایشان بر همین اطلاق هم دارد ادعای اجماع می‌کند اگر عموم از آن فهمیده بشود معلوم می‌شود بر همین عموم دارد ادعای اجماع می‌کند، اگر حصر از آن فهمیده می‌شود، مفهوم از آن فهمیده می‌شود دارد بر همین مطلب ادعای اجماع می‌کند. پس بنابراین این‌جاها معنا ندارد بگوییم که اجماع دلیل لَبَّی به قدر متیقنش اخذ بکند این یک اشتباهی هست که برای افراد پیش می‌آید که بزرگان که می‌گویند این دلیل لَبَّی هست خیال کردند اجماع هر جا، هر جا اجماع شد نه، آن جای خاص آن گفته دلیل است یعنی معلوم می‌شود مراجعه کرده دیگر چنین معقّدی ندارد یا به کلمات که مراجعه کرده محصّلاً مراجعه‌ی به کلمات کرده تا اجماع محصّل پیدا بکند کلماتی را که با آن روبرو شده از قسم ثانی و ثالث بوده و نه از قسم اول بوده است.

اما اگر آن ناقل اجماع در مقام بیان نیست او فتوای خودش را، عبارتی که او فتوا و مُفتی به خودش را بخواهد بیان بکند در مقام آن به خصوصیات این نیست بله آن‌جا البته باز معقد اجماع چون مسلّم و محرز نیست حدود و ثغوریش مشخص نیست در این‌جا درست است که بگوییم دلیل لَبَّی است، به قدر متیقن از آن کلام، یعنی باز به این معنا، یعنی آن‌جایی که شک داریم این کلام شامل آن می‌شود یا نه؟ نه باز قدر متیقن از این کلام، چون یک کلامی ممکن است قدر متیقن داشته باشد ولی ما می‌دانیم مازاد بر آن شامل می‌شود مثلاً اگر گفت «أکرِم کُلِّ عالمٍ»، قدر متیقن آن عالم أعلمٍ ورع است این که باعث نمی‌شود بگوییم که باید همین را اخذ کرد، نه، این‌جا هم تعبیر به قدر متیقن درست نیست.

س: ...

ج: قدر متیقن از مراد هم درست نیست بلکه چی؟ موارد مشکوک الدلالة را نباید اخذ بکنیم. کُلُّ ما یدلُّ علیه، آن مقداری که دلالت آن محرز است یُؤخّذُ به، مقداری که مشکوک الدلالة است آن‌جا دیگر چون مشکوک الدلالة است محرز نمی‌شود که این اجماع برای آن هم ادعا کرده است دلالتی ندارد کلامش، بنابراین در اجماعات منقوله که کسی ناقل اجماعی است بر یک مصبِّی، بر یک معقّدی دارد ادعای اجماع می‌کند اگر آن معقد، اطلاق دارد عموم دارد مفهوم دارد به حسب قواعد کلام، یُؤخّذُ به و این‌جا اصلاً معنا ندارد که

بگوئیم به قدر متیقّن اخذ می‌کنیم دلیل لَبّی است. اگر عموم و اطلاق آن چنانی ندارد یعنی موارد مشکوکه دارد باز این‌جا هم لا یؤخذ بقدر المتیقّن، این عبارت این‌جا نباید گفته بشود باید گفته بشود به مقداری که دلالت می‌کند اخذ می‌کنیم به موارد اجمال اخذ نمی‌کنیم، موارد اجمالش را اخذ نمی‌کنیم، بله یک جایی هست که بر یک گفته‌ای ادعای اجماع کرده که الان در مقام بیان آن گفته اصلاً نیست، خواسته نامی از او ببرد اما هیچ در مقام بیان آن نیست این‌جا درست است که بگوئیم به قدر متیقّن باید اخذ بکنیم چون بالاخره آن گفته باید یک مصداقی داشته باشد آن مصداق قدر متیقّنش که قطعاً و جزماً می‌دانیم دیگر نمی‌شود آن مقصود نباشد به آن باید اخذ بکنیم. پس بنابراین این نکته، نکته‌ی مهمی است که باید به آن توجه داشته باشیم خیلی وقت‌ها در کلمات دیده می‌شود این خلط می‌شود فوراً می‌گوید این دلیل آن نیست ما بخواهیم به قدر متیقّن آن اخذ بکنیم این تمام نیست باید جا به جا، مورد به مورد، این‌ها را مورد بررسی قرار داد.

دلیل دومی که در مقام به آن استدلال می‌شود این است که اطلاقات ادله را ما از یک طرف داریم مَرُوا بالمعروف و انْهَوْا عن المنکر، این اطلاقات به خاطر دلیل عقلی است قبح تکلیف به لغو، تقیید خورده، می‌دانیم مراد نیست پس دلیل ما بر تقیید این حکم عقل است که به امر لغو تکلیف کردن، واجب کردن یک امر لغو، این قبیح است پس شارع انجام نمی‌دهد به خاطر این می‌آییم چه کار می‌کنیم؟ تقییدش می‌کنیم به احتمال تأثیر، اگر دلیل ما بر تقیید این باشد، قهراً حق با آن کسی است که می‌گوید مطلقاً هر اثر باشد کفایت می‌کند چرا؟ برای این که بالاخره هر اثری باشد از لغویت بیرون می‌آید. چه اثر در شخص فاعل و تارک باشد و چه در دیگران باشد هر اثری باشد. بنابراین اگر دلیل ما برای تقیید این شد این استدلال بظاهره وجیهه، که بگوئیم احتمال مطلق تأثیرات کفایت می‌کند.

این استدلال مبنی بر دو مقدمه است که دو مقدمه را ما باید مفروض بگیریم تا این استدلال درست باشد. یک: این که واقعاً ما اطلاقات داشته باشیم که این مقدمه را در آن دلیل اول هم که اجماع بود البته لازم داشتیم و مقدمه‌ی ثانیه این هست که: ما مقید آخری واقعاً نداشته باشیم و بگوئیم همین دلیل عقلیه فقط مقید است و ما مقید دیگری نداشته باشیم اما اگر این دو مقدمه، این دو امر محل اشکال واقع شد قهراً این استدلال هم تمام نیست و حق این است که هر دو امر محل اشکال و مناقشه است.

اما امر اول که ما اطلاقات داریم و مَرُوا بالمعروف و انْهَوْا عن المنکر می‌گوید همه‌جا شما باید امر بکنید چه اثر داشته باشد و چه اثر نداشته باشد اثر به هر درجه‌ای که می‌خواهد باشد چرا؟ این محل مناقشه است لِمَا سَبَقَ که گفتیم که وقتی ما در مانحن فیه به کلمات مراجعه می‌کنیم این شبهه برای‌مان پیدا می‌شود که لعلّ مُرتکز عند المتشرّعه عند صدور این روایات عبارت بوده از تأثیرگذاری در مخاطب به امر و نهی، چرا این شبهه برای ما پیدا می‌شود؟ چون مشهور فقها وقتی به کلمات‌شان مراجعه می‌کنیم مُنساق از عبارات آن‌ها همین اثر است اصلاً همان‌طور که عبارت المُنقذ من الضلال خواندیم روز سه شنبه، اصلاً آثار دیگر را لم یُسَمَّ اثر، آن که اسمش را اثر گذاشته بود همین تأثیر در مأمور و منهی بود، آن‌ها را اصلاً عزت الاسلام، اشراق الفلان، آن‌ها را اصلاً اثر ننامید.

س: ...

ج: افراد دیگر یا فرهنگ جامعه را، یا این که این حکم منسی نشود در جامعه، بدعت‌ها رشد نکند یا جلوی این که کسی بیاید بدعت بگذارد گرفته بشود و امثال این‌ها، این فواید آخر هست دیگر، این‌ها را اصلاً اسمش را اثر نگذاشت در مانحن فیه، پس معلوم می‌شود

این‌ها در ذهن‌شان این است که اثری که گفته می‌شود این‌جا، ان اثر خاص است اجماعی هم که ادعا شده باز روی آن اثر خاص رفته است پس ...

س: ...

ج: اجماع بر این‌که، باید اثر داشته باشد و اگر اثر نداشته باشد واجب نیست که علامه فرموده است.

بنابراین فتوای فقها معقد اجماع و مطلبی که دُعی علیه الاجماع، وقتی ما این‌ها را نگاه می‌کنیم علاوه بر بعض نصوصی حالا بعداً یُؤیّد که ممکن است همین مقصود باشد یعنی اثر خاص مقصود باشد که در مأمور و منهی هست. همه‌ی این‌ها روی هم رفته، برای ما ایجاد این شبهه را می‌کند که نکند در عصر صدور این احادیث آن چه که به ذهن‌ها می‌آمده همین مقدار اثر بوده است آن‌ها یک وظایف آخری است، شرایط خودش را هم دارد شرایط امر به معروف هم در خیلی از آن‌ها نیست که حالا عبارت امام هم رضوان الله علیه را خواهیم خواند که در آن‌جا ایشان فرمودند که حتی ضرری باشد، ولی در امر به معروف نمی‌فرماید. پس احتمال می‌دهیم این اطلاقات مُحْتَفّ به یک ذهنیت و یک ارتکاز متشرعیه‌ی این‌چنینی بوده است. برای دفع این احتمال ما نه اصل شرعی داریم و نه اصل عقلایی داریم. برای دفع این‌ها ما اصل عقلایی هم نداریم اصل شرعی هم نداریم که انشاءالله نبوده چنین چیزی، چنین بنایی در عقلا نیست. اگر احتمال عقلایی دادند که شاید بوده به جوری که یَصِحُّ لِمَتَكَلَّمُ أَنْ يَعْتَمِدَ عَلَيْهَا فِي التَّقْيِيدِ بَدَلًا از این که تقیید لفظی بکند نیازی نمی‌دیدیم در ذهن‌ها هست در این موارد اطلاق منعقد نمی‌شود و این همان حرفی بود که مرحوم شهید صدر قدس سره در طهارت آوردیم و مرحوم حاج آقای رضای همدانی قدس سره، این‌ها در موارد مختلف به این مطلب توجه دادند که اگر ما یک شواهدی یک قرائنی، یک احتمالاتی که، نه احتمالات نیشقولی، همین‌جور نشستیم بگویم لعلّ بوده احتمالاتی که یک شواهد و قرائنی یعضدّه، این اگر وجود داشته باشد در این‌جا ما به اطلاقات نمی‌توانیم تمسک بکنیم و چرا؟ به خاطر این که احتمال قرینه وجود دارد و ضایی و دافعی برای آن من الاصل العقلی أو العقلانی أو الشرعی نداریم.

س: ...

ج: زمان طاغوت مردم نمی‌توانستند به هم‌دیگر امر و نهی بکنند؟ مسلمانان، شیعیان، چرا دیگر، نماز دارد می‌خواند می‌بیند شیعه هم هست مثلاً سجده‌ی سهو انجام نداده یا دارد غیبت می‌کند یا دارد دروغ می‌گوید یا دارد معامله‌ی باطل می‌کند رفیقش هست آن‌جا که امر به معروف و نهی از منکر، بله به دولت نمی‌تواند اما به رفقا و اهلس و قوم و خویش‌هایش و این‌ها که می‌شود که، همیشه این امر به معروف و نهی از منکر بازاریش باز بوده است منتها سعه و ضیقش فرق داشته است.

س: ...

ج: حالا این‌ها را ببینید این‌ها یک چیزهای جانبی را شما می‌فرمایید، آن‌ها تدبیر در مقام خاص است.

س: ...

ج: نه ببینید این‌ها یک بحث‌هایی عرض کردم جانبی هست که شما بگویید وقتی من امر به

معروف می‌کنم مثلاً کسی بگوید آقا این کار را نکن، می‌گوید پس چرا خودت می‌کنی؟ مثلاً ریشش را می‌تراشد به آن می‌گوید آقا ریشت را نتراش، وظیفه‌اش این است که بگوید دیگر، می‌گوید اگر راست می‌گویی پس چرا خودت می‌تراشی؟ می‌گوید آقا مثلاً فلان کار، می‌گوید پس چرا خودت می‌کنی؟ این‌ها یک حرف‌های دیگری هست ربطی به بحث ما ندارد.

این‌جا به خدمت شما عرض شود که ...

س: ...

ج: نه، حالا این جای بحثش ان شاء الله در شرایط بعدی است که احتمال ضرر می‌دهد اگر به او پرخاش می‌کند برمی‌گردد به او بی‌احترامی می‌کند این‌ها آیا باعث می‌شود امر به معروف نکند یا نه، این‌ها برای شروط بعدی است ولی بحث بر سر تأثیر است، تأثیر که دارد می‌گذارد فرض شما این است که تأثیر می‌گذارد یا نمی‌گذارد؟ بالاخره این رادیو را خاموش می‌کند یا نمی‌کند؟ ممکن است به من مناقشه هم بکند ولی رادیو را خاموش می‌کند.

س: ...

ج: نه این غلط است، یک چنین شرطی از روایات و آیات و این‌ها استفاده نمی‌شود، هر چیزی سر جای خود است.

س: ...

ج: مثل بقیه احکام، بگویم حکم خدا این نیست، فتوای مراجع این نیست.

در این‌جا به خدمت شما عرض شود که این یک مطلب، که ما چنین شکی می‌کنیم پس بنابراین اطلاعات محرز نیست برای ما، که هر اثر، لعل آن اثر این تکلیف، تکلیف امر به معروفی و نهی از منکری، نه امور آخر، وظایف آخر، علاوه بر این که اگر کسی شبهه کند به این که آقا امر و نهی حقیقی، توجیه امر و نهی حقیقی به کسی که می‌دانیم لایممثل، احتمال امتثال در آن نمی‌دهیم این اصلاً لایمکن صدوره، چون امر حقیقی آن بود که به داعی و به رجاء این باشد که او نیبعت یا ینزجر در نهی، وقتی چنین رجایی وجود ندارد پس امر و نهی واقعی این‌جا قابل تصویر نیست اگر کسی این مطلب را هم بگوید که قبلاً نقل کردیم و بحث کردیم روی آن، این هم پس باعث می‌شود که بگویم شارع چه طور می‌تواند بفرماید ولو آثار دیگر، اما به این آقا امر و نهی بکن، من نمی‌توانم به این امر و نهی بکنم مثل این که بگویم به دیوار امر و نهی بکن برای این که اثر دیگری دارد امر و نهی واقعی به دیوار هم نمی‌شود کرد. پس بنابراین در این موارد اشکال دیگر این است که اگر این امر و نهی‌ها امر و نهی واقعی مقصود است نه صوری، توجیه امر و نهی واقعی به کسی که لاینفعه و لایؤثر فیه امکان ندارد، پس بنابراین اطلاعات، حالا اشکال عمده‌ی آن همان اولی است اطلاعات محل اشکال هست به این دو بیانی که عرض شد.

س: ...

ج: بله فقها، ببینید عرض کردیم آن روز مسلمین لازم نیست، بله فقهای امامیه، وقتی فقهای امامیه صدراً و ذیلاً وقتی نگاه می‌کنیم مُنْسَاق از کلمات‌شان این اثر است.

س: ...

ج: نداریم، خیلی نادر است خیلی نادر است آن اثری که در کلمات است آن اثر ذکر شده است، آن که اجماع بر آن ادعا شده آن، این شبهه را در ذهن ما ایجاد می‌کند این احتمال را در ذهن ما می‌آورد.

و اما دومی، که آیا ما قرینه‌ی دیگر هم داریم یا نداریم بر تقیید؟ آیا دلیل ما بر تقیید که احتمال تأثیر باید بدهید آن مسئله‌ی عقلی بود یا نه ما مقیّد شرعی داشتیم؟ اگر کسی بگوید مقیّد شرعی داریم قهراً در این موارد باید محاسبه‌ی ما بر اساس آن مقیّد شرعی باشد نه این امر عقلی. و در مقام سه روایت حداقل بود که این‌ها مهم بودند برای این تقیید به تأثیر و احتمال تأثیر.

روایت اول، روایت ابان بن تغلب بود که داستان حضرت عیسی و فرمایش حضرت عیسی را علی نبینا و آله و علیه السلام، امام صادق علیه السلام به حسب آن نقل، نقل کرده بودند که این جمله‌ی محل استدلال این بود «وَلْيَكُنْ أَحَدُكُمْ يَمْنُرُ لَه الطَّبِيبُ الْمُدَاوِي إِنْ رَأَى مَوْضِعاً لِدَوَائِهِ وَ إِلَّا أَمْسَكَ.» می‌فرماید که هر یک از شما مثل طبیب مداوی باشید که طبیب مداوی چه جوری است؟ اگر موضعی برای دوائش دید اقدام می‌کند اگر ندید امسک، بی‌خود دیگر اقدام نمی‌کند.

از این روایت استفاده کردیم که در امر به معروف و نهی از منکر باید ما احتمال تأثیر بدهیم که موضع ببیند اگر بنیم که احتمال تأثیر ندارد يُمَسِّك، حالا طبیب مداوی، طبیب موضع برای دوائش ببیند آیا طبیب موضع برای دواء را در همان کسی می‌بیند که دواء را مصرف او می‌کند؟ این چنینی است؟ یا دواء به زید می‌دهد عمرو خوب می‌شود؟ البته یک آقای می‌گفت من خانواده‌ام رفته بود دکتر قرص داده بودند گفته بودند بده به شوهرت بخورد. این‌ها یک تصویرهای خیلی نادری است و الا پزشک، طبیب، موضع دوائش همان مریض است، در آن مریض است که طبیب اگر دید دارو در این مریض اثر می‌کند اقدام می‌کند، اگر دید در این مریض دارو اثر نمی‌کند يُمَسِّك، امساک می‌کند دیگر، بنابراین، این که حضرت می‌فرمایند مثل طبیب باشید طبیب راه و رسمش چیست؟ راه و رسمش همین است که اگر دید آن‌جایی که دوا را مصرف می‌کند که دوا را در آن‌جا همان امر و نهی است آن‌جایی که دوا را مصرف می‌کند اثر می‌گذارد، اگر اثر نمی‌گذارد يُمَسِّك، و طبیب در معالجه‌ی فرد و مصرف دوا برای فرد افراد دیگر را در نظر نمی‌گیرد آن شخص را در نظر می‌گیرد.

س: ...

ج: این را شفا می‌دهد تا این که دیگر، اما این می‌بیند این اثر ندارد به این بی‌خودی دوا می‌دهی که چی؟ یا این را باید از این‌جا ببرد بیرون، اما دوا که دیگر به این نمی‌دهد می‌داند این سل گرفته و این سل هم خوب شدنی نیست دیگر دوا سل که به این نمی‌دهد چون با دوا سل به این دادن که دیگران را حفظ نمی‌کند چون خوب نمی‌شود با این دوا، فرض این است، لایری اثر را در او، این‌جا باید بگوید این آدم را از شهر بیرونش کنند، قرنطینه‌اش کنند، ببرند یک جای دیگری که این مداوا نیست، این وظیفه‌ی دکتر هم نیست وظیفه‌ی نیروهای دیگر است که این را تخلیه کنند از آن‌جا ببرند.

س: ...

ج: بکنید، جای تعلیقه باز است.

این به خدمت شما عرض شود این روایت که ما به این روایت استناد کردیم قبلاً و از این روایت گفتیم احتمال تأثیر از این روایت، هم‌چنان که صاحب جواهر، تبعاً لصاحب جواهر قدس سره از همین روایت ایشان استفاده کرد که احتمال تأثیر شرط است و قید است، چون طیب آن جایی اقدام می‌کند که احتمال تأثیر می‌دهد، جزم به تأثیر نمی‌خواهد، یقین به تأثیر نمی‌خواهد، احتمال به تأثیر که بدهد اقدام می‌کند البته احتمال عقلایی باید بدهد وقتی احتمال عقلایی داد اقدام می‌کند. حضرت هم دستور می‌دهند که شما مثل طیب باشید پس ما هم وقتی احتمال عقلایی دادیم باید اقدام بکنیم. طیب احتمال تأثیر را در چه کسی می‌دهد؟ همان که دوا را برای آن تجویز می‌کند نه در دیگران، چون معقول نیست به حسب متعارف، که در این بخواهد در دیگران اثر بگذارد. آن‌جا هم که ایشان مثال می‌زنند آن‌جا هم همین است در همین شخص می‌خواهد اثر بگذارد یعنی مثلاً آن شخص را می‌گوید که فرزندش است یا بالاخره کسی است که این دلبستگی به او دارد می‌گوید او اگر خوب بشود حال این خوب می‌شود پس مداوای همین شخص است، اگر او را مداوا می‌کند برای این است که این حالش خوب بشود پس باید در این اثر بگذارد.

س: ...

ج: تعدیه است این‌ها، این‌ها اضافه کردن امر است به این روایت. ممکن است ولی خلاف ظاهرش است.

و اما دلیل دومی که روایی بود و ما داشتیم سابقاً چه بود؟ آن روایت یحیی الطویل بود آن‌جا فرمود: حضرت اباعبدالله الصادق علیه السلام به حسب این نقل «إِنَّمَا يُؤْمَرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يُنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مُؤْمِنٌ قَيِّعُطٌ» ضمیر قَيِّعُطٌ به چه کسی برمی‌گردد؟ به آن مؤمنی که توجّه الیه الامر و النهی، نه قَيِّعُطٌ غیره، «إِنَّمَا يُؤْمَرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يُنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مُؤْمِنٌ قَيِّعُطٌ» یعنی قَيِّعُطٌ آن مؤمنی که امر به او شده و نهی شده، پس این روایت هم دلالت می‌کند بر این که آن اثر مورد نظر که شارع دارد تقیید می‌کند این اثر خاص است این اثر ویژه است.

یا آن روایت دیگر، روایت مسعدة بن صدقه ثانی، دو تا روایت داشت ایشان که «قَالَ مَسْعَدَةُ وَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ وَ سُئِلَ عَنِ الْحَدِيثِ الَّذِي جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ ص إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَذْلِ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ مَا مَعْنَاهُ قَالَ هَذَا عَلَى أَنْ يَأْمُرَهُ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَقْبَلُ مِنْهُ» بنابر این که معنای عبارت این باشد یعنی آن جائری که مأمور به آن می‌شود یا منهی می‌شود بقبول من از آن آدم آمر و ناهی، این بپذیرد. بنابراین اگر این روایت را این جور معنا کردیم که البته این روایت مناقشاتی داشت که قبلاً بحث کردیم و ما دلالت روایت را قبول نکردیم اما کسی که یَسْتَنْدُ این روایت، می‌گوید این مقید مطلقاً ما هست بنابراین ما مقیدمان چه هست؟ این نیست که لغویت لازم نیاید تا بخواهیم آن جور مسئله را محاسبه کنیم مقید ما روایاتی است که دارد می‌گوید اثر برای خود مأمور و منهی باید داشته باشد مازاد بر آن، وقتی تقیید شد دیگر دلالت نخواهد کرد پس بنابراین این که ما بخواهیم از این راه اثبات بکنیم که هر اثری کفایت می‌کند اولاً مناقشه این است که مقتضی موجود نیست یعنی مطلقاً اشکال دارد. دو: فرض کنیم مطلقاً هم داریم ما مقید روایی داریم که دارد تقییدش به خصوص این اثر می‌کند.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.